

# هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سردبیر: آرش کمانگر شماره 214 یکشنبه 1 شهریور 1383 22 اوت 2004

" مرده گان را بگذار، مرده گان بردارند "

اصلاحات مرد، زنده باد مقام مرده !!

آرش کمانگر

با نزدیک شدن پایان عمر دومین دوره " ریاست جمهوری" محمد خاتمی، دو خردادپها، تلاش و رابزنی گسترده ای را برای پیدا کردن یک کاندید مناسب جهت رقابت با کاندید یا کاندیدهای جناح تمامیت خواه حاکم، آغاز کرده اند. در راستای این تقلاى عبث، بیش از هر کس نام " مهندس حسین موسوی" بر سر زبانها افتاده است. نام موسوی با دو نهاد مرده در تاریخ حیات جمهوری اسلامی تداعی می شود. او آخرین نخست وزیر رژیم ( تا قبل از حذف این پست توسط باند رفسنجانی و شرکاء ) و نیز آخرین دبیر کل حزب جمهوری اسلامی تا قبل از انحلال آن بوده است.

بقیه در صفحه 2

گفتگویی با " طارق علی " تحلیل گر سیاسی و اندیشمند چپ، پیرامون اوضاع امریکای لاتین و ونزوئلا

ترجمه : احمد مزارعی ص 7



اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

دادگاه فرمایشی فعالان مستقل کارگری را محکوم میکنیم!

احضار فعالین کارگری به دادگاه فرمایشی شهر سقز به جرم شرکت در تظاهرات مراسم اول ماه مه، روز جهانی همبستگی کارگران، موجی از اعتراض در سطح داخلی و بین المللی و اعلام همبستگی با کارگران ایران را برانگیخته است. سازمان های بین المللی کارگری برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری در ایران به دفاع مستقیم از فعالان مستقل کارگری پرداخته و با اعزام نمایندگان خود به ایران خواهان نظارت بر جریان دادگاه فرمایشی شده اند.

بقیه در صفحه 2

فراخوان عام فعالین سیاسی و انجمن ها، نهاد های فرهنگی، اجتماعی در سراسر اروپا، کانادا، آمریکا و استرالیا در محکومیت دادگاه فعالین کارگری سقز!

در صفحه 3

ماجرای غم انگیز اعدام یک دختر شانزده ساله در نکا!

در صفحه 6

نگاهی به دوره سپری شده

= تحلیلی از اوضاع سیاسی جدید ایران  
= و وظایف عاجل ما =

محمد رضا شالگونی

انتخابات دوره هفتم مجلس شورای اسلامی، بی تردید، يك نقطه‌ی عطف بود که پایان کار اصلاح طلبان حکومتی را قطعیت و رسمیت داد. و به این ترتیب، پرونده‌ی بحث و تجربه‌ای که با ماجرای دوم خرداد 76 آغاز شده بود، بسته شد. برای فهم روشنی از معنای این نقطه‌ی عطف به يك جمع بندی روشن از خصلت متناقض دوره هفت ساله به اصطلاح «جنبش دوم خرداد» نیاز داریم. به نظر من، دوم خرداد يك شورشی عمومی انتخاباتی علیه نظام ولایت فقیه بود. می گویم «شورش عمومی»؛ زیرا مردم صرفاً از سر ناچاری در انتخابات شرکت نکردند، بلکه در نتیجه يك برانگیختگی عمومی، به نوعی اقدام سیاسی سراسری علیه ولایت فقیه دست زدند.

بقیه در صفحه 4

اعلامیه مشترک

قتل عام تابستان 1367 زندانیان سیاسی

فاجعه ای که، زنده می ماند!

در صفحه 10

ادامه از صفحه یک

## مرده گان را بگذار .....

نام او همچنین در کنار یک سوء قصد تروریستی در هشتم شهریور شصت ( که طی آن بر اثر انفجار یک بمب، رجائی - رئیس جمهور وقت رژیم- و باهنر نخست وزیر وی کشته شدند) مطرح می شود. محافلی از محافظه کاران رژیم در تمام دو دهه گذشته، تلویحاً و گاه صراحتاً بهزاد نبوی، حسین موسوی و برخی از مسئولین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را مسبب و طراح آن انفجار می دانند تا زمینه را برای قدرتگیری نام و تمام جناح" خط امام" ( که مجاهدین انقلاب اسلامی در محور آن بودند) فراهم کنند. در آن دوره جناح مذکور از حمایت خمینی برخوردار بود و همین مسئله مانع از درو شدن آنها توسط محافظه کاران و باند موفته می شد.

اما بدنبال مرگ خمینی در خرداد 68، ستاره اقبال باند موسوی و شرکاء غروب کرد .

رفسنجانی( رئیس وقت مجلس شورای اسلامی و معاون مجلس خبرگان) و مرد قدرتمند رژیم، طی معامله ای، حجت الاسلام خامنه ای ( رئیس جمهور وقت و امام جمعه تهران) را فوراً با لقب آیت الله بعنوان کاندید مناسب جایگزین خمینی( به دنبال حذف منتظری در آخرین سال حیات خمینی ) معرفی نموده و رأی مثبت نماینده گان مجلس خبرگان را دریافت می کند.

با رهبر و ولی فقیه شدن خامنه ای ، باید جایگزینی برای پست ریاست جمهوری پیدا می شد. رفسنجانی علاقه مند این مقام بود، اما اختیارات آنرا ناچیز می دانست و امکان کنترل کابینه دولت وقوه اجرائیه را با وجود پست نخست وزیری امکان ناپذیر می دانست. لذا مقام نخست وزیری حذف شد و با خانه نشین شدن حسین موسوی، کنترل قوه مجریه تماماً بدست هاشمی رفسنجانی افتاد. از آن تاریخ به بعد حسین موسوی از صحنه های اصلی سیاست و تصمیم گیری کنار گذاشته شد. حتی بعد از انتخابات ریاست جمهوری خرداد 76 و دوران ماه عسل دو خردادیه نیز، نقش چندانی در آبراهات رژیم و احزاب سیاسی و خردادی ( خط امامی های سابق ) نداشت. تنها اینجا و آنجا برخی اصلاح طلبان حکومتی گوشزد میکردند که " جناب حسین موسوی" نیز با آنهاست و مدافع اصلاحات می باشد، اما خود موسوی کمتر به اظهار نظر پرداخته و هیچگاه نتوانست و یا نخواست از کنج عزلت ، خانه نشینی و انفعال سیاسی خارج شود. اکنون که دومین دوره ریاست جمهوری خاتمی در حال خاتمه یافتن است، اصلاح طلبان دو خردادی، سخت در تکاپوی پیدا کردن فردی معروف و " خودی" هستند تا از طرف آنها به رقابت با تمامیت خواهان بپردازد. ظاهراً حسین موسوی یکی از امیدهای اصلی آنهاست . مقامی که در دوره نخست وزیریش در نیمه اول دهه شصت، بزرگترین جنایات تاریخ ایران از طریق کشتار تدریجی دهها هزار زندانی سیاسی چپ، مجاهد و مبارز رخ داد و اختناق هولناک بر سراسر ایران حاکم گشت . اما مردم در برابر این تقلای عبث، این سنوال ساده را در برابر مدعیان اصلاحات در جمهوری اسلامی قرار میدهند که : " موسوی در صورت رئیس جمهور شدن، میخواهد چه کند که خاتمی با پیشینه ای " مقبول تر" از او نتوانست؟! "

دو خردادیه که در انتخابات مجلس هفتم، کنترل خود را بر مجلس فرمایشی شورای اسلامی از دست دادند، اکنون در برابر این چالش قرار دارند که کنترل " قوه مجریه" را نیز از کف دهند. اما نه اکثریت داشتن دو خردادیه در مجلس ششم، نشانه کنترل آنها بر قوه مقننه بود و نه عهده داری پست ریاست جمهوری توسط خاتمی نشانه در دست داشتن کامل قوه مجریه.

آنها که این حقیقت ساده را درک نمی کنند، با معنای ولایت فقیه و محتوای قانون اساسی و نحوه کارکرد رژیم شان را " نمی دانند " یا اگر میدانند چاره ای جز آزمودن آزموده ها ندارند. آنها میدانند که اصلاحات به بن بست رسیده، شکست خورده و همه جا با سد سکندر خطوط قرمز نظام مبتنی بر تنو کراسی برخورد نموده است ، با این همه چاره ای جز ماندن و سوختن ندارند.

نگاهی به نتایج کنگره های جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بعد از شکست فضاخت بار در انتخابات مجلس هفتم و سیلی محکم مردم به آنها و کلیت نظام، نشان میدهد که در معادلات سیاسی آنها همه چیز می گنجد . الا " خروج کردن" بر حاکمیت و حتی خارج شدن انفعالی از آن. آنها پیشاپیش هر نوع روش انقلابی و براندازانه و نیز هر نوع تلاش سکولاریستی برای جدا سازی کامل دین از حکومت را تخطئه نموده و گفته اند و نوشته اند که راهی جز بازی در بساط "بالایها " و دخیل بستن به امامزاده اصلاحات حکومتی و وجود ندارد. آنان گفته اند و با عمل خود ثابت کرده اند که از مردم نیستند، لذا نمی توانند و نمی خواهند به صفوف توده هایی بپیوندند که راهی جز سرنگونی رژیم نمی بینند. آنها بارها نشان داده اند که از انقلاب عادلانه و جنبش مستقلانه مردم زجر کشیده ، بیشتر از تمامیت خواهان رژیم می ترسند. از اینرو راهی جز تکرار راه رفته نمی بینند.

**آنان مرده گان را احضار کرده اند که نقش اصلاحات را از مرداب جمهوری اسلامی بیرون کنند!**

23 آگوست 2004

ادامه از صفحه یک

## دادگاه فرمایشی فعالان .....

کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری طی ارسال نامه ای به خاتمی خواستار اقدامات وی در تسهیل ورود این نمایندگان به ایران و همین طور جلوگیری از برگزاری دادگاه فرمایشی شده اند. آنها میدانند که نسبت دادن وابستگی فعالان مستقل کارگری به سازمان های سیاسی، گر چه جرمی محسوب نمی شود، ولی وسیله ای از جانب رژیم های استبدادی برای از میان برداشتن فعالان کارگری و سرکوب جنبش های مستقل کارگری است.

ما ضمن حمایت از اعتراضات داخلی و بین المللی در محکوم نمودن این دادگاه فرمایشی و شرکت در اعلام همبستگی با فعالان جنبش کارگری، خواهان لغو این دادگاه فرمایشی و اتهامات وارده به آقایان محمود صالحی، جلال حسینی، برهان دیوان گرد و محمد عبدی پور و هم چنین به رسمیت شناختن تظاهرات و برگزاری مراسم اول ماه مه در ایران، حق اعتصاب و حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری در ایران هستیم .

**کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )**

29 مرداد ماه 1383

ادامه از صفحه یک

## فراخوان عام فعالین سیاسی و انجمن ها ...

### دادگاه تفتیش عقاید فعالین کارگری اول ماه مه سقز را محکوم می کنیم!

**به : کارگران و همکاران شریف \_ مردم آزادیخواه  
ایران \_ سازمان های بین المللی کارگری جهان \_  
کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد !**

بار دیگر و در تابستانی دیگر ، سران رژیم اسلامی در کنار اعدام های خیابانی ، موج دستگیری ها و تهاجم به زنان و جوانان برای تثبیت موقعیت خود رعب و وحشت می آفریند . همچنانکه می دانید در روزهای دوم و سوم شهریور ۸۳ برابر (۲۳و۲۴) اوت ۲۰۰۴ قرار است در بیدادگاههای حکومت اسلامی در شهر سقز ، چند تن از بازداشت شده گان اول ماه مه امسال در سقز از جمله : آقایان محمود صالحی ، جلال حسینی ، برهان دیوانگر ، محمد عبیدی پور از فعالین جنبش کارگری کردستان ایران به اتهامات بی اساس محاکمه شوند . سران رژیم پیشتر این فعالین کارگری را پس از ۱۲ روز بازداشت با قرار وثیقه سنگینی ( ۲ نفر از آنان هر کدام به دو بیست میلیون تومان ) در برابر فشار کارگران داخل و مجامع کارگری و اپوزیسیون آزادیخواه خارج از کشور ، مجبور به آزاد کردن آنان گردید . اینک این کارگران به اتهامات بی پایه دیگری در معرض زندان و مجازاتهای سنگین هستند . این محاکمه فرمایشی تعرضی است علیه کل طبقه کارگر و علیه تلاش فعالین کارگر برای تشکیل طبقاتی و مستقل کارگری و دفاع از حق اعتصاب ، آزادی بیان ، تجمعات و اجتماعات کارگری و همبستگی آن با جامعه کارگری در عرصه بین المللی ، که باید قویا محکوم گردد!

ما امضاء کنندگان این فراخوان پشتیبانی خود را از تحرکات فعالین داخل کشور از جمله : کمیته کارگری کارخانجات تولیدی تهران \_ فراخوان « محکومیت محاکمه کارگران سقز » که توسط فعالین سندیکایی و فعالین حقوق انسانی و بخشی از روشنفکران ترقیخواه داخل کشور با بیش از ۲۷۰ امضاء انجام شده \_ درخواست گای رابدر دبیر کل « کنفدراسیون اتحادیه های کارگری آزاد » اعلام می داریم !

از نظر ما برگزاری مراسم اول ماه مه و هر گونه تجمع جزو حقوق مسلم کارگران است و کسی را نمی توان به جرم شرکت در جشن روز کارگر و همراهی با حزب و گروهی بازداشت و یا به زندان انداخت . از اینرو نفرت و انزجار خود را از محاکمه فعالین کارگران اعلام می داریم

ما امضاء کنندگان این فراخوان خواهان اعزام هیات وکلای بین المللی « کنفدراسیون اتحادیه های کارگری آزاد » برای نظارت بر پرونده و آزاد بی قید و شرط کلیه دستگیر شدگان و لغو قرار های وثیقه آنان هستیم!

\*\*\*\*\*

### اسامی نهاد های فرهنگی و اجتماعی در خارج از کشور :

- ۱- انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران \_ پاریس
- ۲- کمیسیون دفاع از مبارزات دموکراتیک مردم ایران \_ انگلستان
- ۳- کانون دفاع از آزادی بیان \_ گوتنبرگ (سوئد)
- ۴- کمیته دفاع از آزادی و دموکراسی در ایران \_ وین (اتریش)
- ۵- سازمان پناهندگی پریم \_ هلند
- ۶- رادیو صداک زن \_ ونکوور (کانادا)
- ۷- کمیته دفاع از پناهندگان سیاسی \_ برلین (آلمان)
- ۸- کمیته دفاع از زندانیان سیاسی \_ برلین (آلمان)

- ۹- انجمن بیداری ایرانیان هانور \_ آلمان
- ۱۰- کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران \_ آخن (آلمان)
- ۱۱- کانون اجتماعی \_ فرهنگی اندیشه \_ هلند
- ۱۲- تشکل مستقل دمکراتیک زنان ایران \_ هانور (آلمان)
- ۱۳- شورای پناهندگان ایرانی برمن \_ آلمان
- ۱۴- کانون فرهنگی \_ سیاسی اندیشه \_ مونستر (آلمان)
- ۱۵- کانون مستقل ایرانیان لایپزیک \_ آلمان
- ۱۶- رادیو آوا ( بخش فارسی رادیو فلورا ) \_ هانور ( آلمان )
- ۱۷- فرهنگسرای اندیشه \_ گوتنبرگ
- ۱۸- فرهنگسرای بامداد \_ مالمو
- ۱۹- انجمن فرهنگی \_ اجتماعی دارکوب \_ مالمو
- ۲۰- کمیته همبستگی استان اوره برو \_ سوئد
- ۲۱- انجمن فرهنگی و اجتماعی همبستگی \_ استکهلم
- ۲۲- نشر باران \_ استکهلم
- ۲۳- انجمن فرهنگی و پژوهشی بامداد \_ استکهلم
- ۲۴- هیئت سر دبیری نشریه آواک زن \_ سوئد و نروژ
- ۲۵- رادیو همصدا \_ اسلو ( نروژ )
- ۲۶- انجمن فرهنگی جامعه پارسان در خارج از کشور
- ۲۷- کمیته پناهندگان سیاسی وان \_ ترکیه
- ۲۸- کانون پناهندگان سیاسی سیدنی \_ استرالیا
- ۲۹- سایت چه باید کرد \_ ایالات متحده آمریکا
- ۳۰- انجمن گلشن \_ ایالات متحده آمریکا
- ۳۱- کانون دوستداران فرهنگ ایران \_ واشنگتن (ایالات متحده آمریکا)
- ۳۲- کانون دمکراتیک ایرانیان \_ دالاس ( ایالات متحده آمریکا )
- ۳۳- انجمن فرهنگی و هنری اکباتان \_ گوتنبرگ
- ۳۴- هیئت سر دبیری رادیو برابری
- ۳۵- رادیو همراه \_ گوتنبرگ
- ۳۶- انجمن فرهنگی میهن \_ گوتنبرگ
- ۳۷- انجمن ایرانیان سوسیالیست لندن \_ انگلستان
- ۳۸- کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران و زندانیان سیاسی ایران \_ فرانکفورت
- ۳۹- سایت خبری گزارشگران
- ۴۰- سایت دکتر عباسی
- ۴۱- کانون دانشجویان ایرانی در هلند
- ۴۲- کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران
- ۴۳- سازمان جنبش دانشجویان ایران
- ۴۴- سازمان دانشجویان دمکرات ایران \_ امنو (سوئد)
- ۴۵- سایت بولتن
- ۴۶- آسیل کمیته گروه ایران \_ سوئد
- ۴۷- جنبش همبستگی برای آزادی و دموکراسی در ایران \_ نروژ
- ۴۸- کمیته دفاع از زندانیان سیاسی \_ انگلستان
- ۴۹- کانون تلاش برای آزادی قلم و بیان و اندیشه \_ ایالات متحده آمریکا
- ۵۰- رادیو ژورار \_ گوتنبرگ

\* این فراخوان را همچنین صدها تن از افراد و شخصیتهای آزادیخواه اعم از: فعالین سیاسی \_ دانشگاهیان \_ نویسندگان \_ هنرمندان ، شاعران و... نیز امضا کرده اند که لیست آنها را میتوانید در سایتهای مختلف رویت کنید .

امضاء ها ادامه دارد ...

ما شما را فرا می خوانیم تا در صورت همراهی با این فراخوان عام ، حمایت خود را از طریق آدرس زیر اعلام نمایید:

[kanon\\_anjoman@yahoo.com](mailto:kanon_anjoman@yahoo.com)

ادامه از صفحه یک

## نگاهی به دوره سپری شده...

می‌گویم «شورش عمومی»؛ زیرا مردم صرفاً از سر ناچاری در انتخابات شرکت نکردند، بلکه در نتیجه یک برانگیختگی عمومی، به نوعی اقدام سیاسی سراسری علیه ولایت فقیه دست زدند. آن برانگیختگی محصول نفرت انباشت شده‌ای از زورگویی و فساد و تفرعن روحانیت حاکم بود. شرکت بسیار وسیع مردم در انتخابات و جنبش خودانگیخته‌ای که در آخرین هفته پیش از رأی‌گیری در میان مردم به وجود آمده بود، نشان می‌داد که از نظر مردم، این یک رویایی است، یک «نه» گفتن است به دستگاه ولایت. اما تناقض حرکت در این بود که این شورش چشم‌گیر در محدوده یک انتخابات مسخره و عمیقاً غیردموکراتیک صورت می‌گرفت و بنابراین، به خودی‌خود نمی‌توانست به تغییری در ساختار قدرت تبدیل شود. این نوعی حرکت قانونی بود که بدون تحمل دستگاه ولایت و هم چنین بدون وجود اصلاح‌طلبان حکومتی نمی‌توانست معنایی داشته باشد. حرکت آشکارا «نه» به ولایت بود، اما زندانی در قفسی که با «قانونیت» ولایت فقیه ساخته شده بود. نه اصلاح‌طلبان حکومتی و طبعاً، نه دستگاه ولایت نمی‌خواستند این «قانونیت» از میان ببرد. و از اول معلوم بود که هر چه مخالفت مردم با ولایت فقیه صراحت و انسجام بیشتری پیدا کند، تناقض میان مضمون حرکت و بستر قانونی گسترش آن برجسته‌تر خواهد شد و قفس ملموس‌تر و فشارآورتر.

از برکت این تناقض بود که نمایان‌ترین «نه» مردم به هسته مرکزی و تعیین کننده رژیم، به معنای روی آوردن آن‌ها به حکمیت قانون اساسی رژیم تعبیر شد و اصلاح‌طلبی مذهبی درست در گمراهی برانگیختگی عمومی مردم علیه حکومت مذهبی، به عنوان بیان کننده‌ی گزینش و اراده‌ی مردم وارد صحنه شد. البته مصادره حرکت مردم به وسیله‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی نمی‌توانست طرف دیگر این تناقض را که بیزاری مردم از حکومت مذهبی بود، از بین ببرد. بروز علنی و (به معنای ریشخند آمیز) قانونی این بیزاری، بزرگ‌ترین انفجار سیاسی عمومی بعد از انقلاب بهمن 57 بود که مانند همان انقلاب به عامل مستقل جهت‌دهنده‌ای در روان شناسی عمومی مردم تبدیل شده بود. وقتی خودانگیختگی توده‌ای عمومی حادثه‌ی سیاسی بزرگی به وجود می‌آورد، معمولاً آگاهی عمومی مردم از معنای آن، بعد از وقوع خود حادثه شکل می‌گیرد. سال‌ها قبل از دوم خرداد، بیزاری وسیع مردم از جمهوری اسلامی کاملاً مشهود بود، اما انعکاس قطعی آن در حافظه‌ی جمعی ایرانیان، پدیده‌ی کیفی جدیدی به وجود آورد، روان شناسی توده‌ای آن‌ها را در قبال جمهوری اسلامی تغییر داد و متوجه‌شان کرد که به عنوان یک ملت (یک اجتماع یا مردم یا هر نامی که رویش بگذارید) در مخالفت با چیزی متحد شده‌اند و حکم صادر کرده‌اند. و آگاهی آن‌ها از این اقدام جمعی‌شان نمی‌توانست ذهنیت توده‌ای آن‌ها را دگرگون نسازد. پس دوم خرداد مردم را در مسیر مخالفت و رویارویی توده‌ای، صریح و حتی آگاهانه با ولایت فقیه انداخت. اما این در شرایطی بود که آن‌ها برای پیشروی در این مسیر از ساختارهای ارتباطی و سازمانی مستقلی برخوردار نبودند و فقط با استفاده از شکاف به وجود آمده در میان حکومتیان پیش می‌رفتند. و طبیعی بود که حکومتیان نمی‌توانستند با این «سیل دراز آهنگ و زمین کن» که بنیاد حاکمیت‌شان را نشانه گرفته بود مقابله نکنند؛ اصلاح‌طلبان حکومتی از طریق کشاندن آن به باتلاق قانونیت جمهوری اسلامی و از نفس انداختن‌اش با «چانه زنی در بالا»؛ و دستگاه ولایت از طریق به کارگیری تناوبی شیوه‌های سرکوب ضربتی و فرسایشی.

در ترازنامه‌ی دوره‌ی هفت‌ساله (که با انتخابات هفتم ریاست جمهوری آغاز و با انتخابات مجلس هفتم پایان گرفت) مردم

ایران دو دست‌آورد واقعاً «تاریخی» را به ثبت رسانده‌اند. اولی اعلام بیزاری بی‌ابهام و مصراانه از نظام ولایت فقیه است و دومی لغو اعتبارنامه‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی. مردم با شرکت وسیع و فعال در چند انتخابات اولیه و با عدم شرکت بازمهم وسیع و بی‌سابقه در دو انتخابات آخری، جای تردیدی نگذاشتند که خواست رهایی از جمهوری اسلامی و هر نوع حکومت مذهبی به مشغله‌ی عمومی و نقطه‌ی ک هم‌رایی اکثریت خرد کننده‌ی ایرانیان تبدیل شده است. اشاره یک‌جانبه به انتخابات‌های دوره‌ی هفت ساله، از جهتی، می‌تواند گمراه کننده باشد. هر چند در این دوره، مردم برای نشان دادن بیزاری‌شان از جمهوری اسلامی، هر انتخاباتی را به نوعی رفراendum تبدیل کردند (که این به خودی‌خود، نشانی از عمق بیزاری اشباع شده‌ای بود که دیگر نمی‌توانست با سکوت آشتی کند)، ولی حقیقت این است که بیزاری عمومی از جمهوری اسلامی چنان عمیق است و ورشکستگی رژیم چنان همه‌جانبه، که همه‌ی این رفراندوم‌ها در بیان آن، لال بازی گنگی بیش نبودند. حرکت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلف مردم در همین دوره‌ی هفت‌ساله، با همه‌ی گوناگونی‌ها و ناهم‌خوانی‌های‌شان، در یک زمینه هم‌سوئی شکفت‌انگیزی را به نمایش گذاشته‌اند، و آن سرخوردگی و بیزاری از حکومت مذهبی است. تردیدی نمی‌توان داشت که امروز بزرگترین و پرتوان‌ترین جنبش عرفی (سکولار) جهان در ایران جریان دارد؛ انقلاب فرهنگی عظیمی که واقعاً از اعماق بر می‌خیزد و وظایف تاریخی جنبش اصلاح دینی قرن شانزدهم و جنبش روشنگری قرن هجدهم اروپا را یک‌جا در پیش‌رو نهاده است. وجود چنین جنبشی را، آن‌هم در شرایطی که بنیادگرایی‌های مذهبی همه‌جا سربلند می‌کنند و مخصوصاً اسلام‌گرایی، هم‌چنان پر تحرک‌ترین جنبش سیاسی در میان غالب مسلمانان محسوب می‌شود، جز با بیزاری مردم از حکومت مذهبی در ایران چگونه می‌توان توضیح داد؟ دوره‌ی هفت ساله دوره‌ی صراحت یافتن این بیزاری و ثبت آن در ذهنیت توده‌ای ایرانیان بود و پایان آن پایان چالش‌های (لااقل) فکری و فرهنگی بر سر بود و نبود جمهوری اسلامی و هر نوع حکومت مذهبی. بنابراین اکنون به جرات می‌توان گفت که ایرانیان دیگر به مسایل جمهوری اسلامی فکر نمی‌کنند، با مسئله‌ی چگونگی رهایی از آن رو در رویند. و این‌جاست که کسری بزرگ ترازنامه‌ی دوره‌ی هفت ساله، مانند بختکی نفس‌گیر، هم چنان با ماست.

کسری بزرگ دوره‌ی هفت ساله نه مطرح شدن اصلاح طلبان حکومتی، بلکه نبود ساختارهای ارتباطی و سازمانی مستقل در حرکت‌های اعتراضی مردم بود. شکل‌گیری اصلاح طلبان حکومتی به عنوان یک جناح با برنامه قابل تمایز، نشان دهنده‌ی گسترش بحران و شکاف در نظام ولایت فقیه بود و به خودی خود، حادثه‌ای مثبت که به اعتراضات توده‌ای مردم مجال بروز داد. حتی حمایت مردم از اصلاح طلبان حکومتی در دوم خرداد و یکی- دو انتخابات بعد از آن، هر چند نبود گزینه‌های عملی دیگر را نشان می‌داد، در آن شرایط، برای مردم یک عقب نشینی نبود، پیشروی بود. زیرا از اول معلوم بود که این حمایت بیش از آن که تأیید اصلاح طلبان حکومتی باشد، وسیله‌ای برای اعلام بیزاری از نظام ولایت فقیه است. کسری واقعی از آنجا آغاز شد که حرکت‌های اعتراضی بخش‌های مختلف مردم (که بسیار گسترده و پر تپش هم بودند) نتوانستند به شبکه‌های ارتباطی و سازمانی با دوام، یعنی شرط حیاتی لازم برای شکل‌گیری جنبش‌های مستقل، دست یابند. بعضی‌ها خود این ضعف را نتیجه‌ی توهم یا خوش‌بینی مردم نسبت به اصلاح‌طلبان حکومتی می‌دانند. به نظر من، واقعیت‌ها چنین نظری را تأیید نمی‌کنند. زیرا حتی اگر بپذیریم که مردم فریفته‌ی اصلاح طلبان حکومتی بودند، نمی‌توانیم منکر این حقیقت باشیم که بالاخره از آن‌ها روی گردانند. اما مسئله این است که متناسب با این روی‌گردانی حرکت‌های مردم نتوانستند به شبکه‌های ارتباطی و سازمانی با دوام دست یابند. و این ناهم‌خوانی میان آهنگ فاصله‌گیری مردم از اصلاح طلبان حکومتی و شکل‌گیری شبکه‌های

## نگاهی به دوره ....

ارتباطی و سازمانی با دوام در حرکت‌های مردم چنان چشم‌گیر است که حتی اکنون با کاهش نفوذ اصلاح طلبان حکومتی در ساختارهای قدرت، دامنه و تحرك (لااقل) جنبش سیاسی عمومی (یعنی جنبش رویارویی با نظام سیاسی که با جنبش‌های اجتماعی مخالف ضرورتاً يك‌سان و هماهنگ نیست) به نحوی غیرقابل انکار کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر، از رونق افتادن سکه اصلاح طلبان حکومتی و قطعیت و صراحت یافتن بی‌سابقه‌ی روی‌گردانی مردم از جمهوری اسلامی و هر نوع حکومت مذهبی، تحرك و گسترشی در جنبش سیاسی عمومی علیه ولایت فقیه به بار نیآورده است. و این جز با ضعف ساختارهای ارتباطی و سازمانی مستقل در جنبش‌های مردمی قابل توضیح نیست؛ وضعی که بزرگ‌ترین کسری دوره‌ی هفت‌ساله بود و از جهتی آن را به يك فرصت از دست رفته تبدیل کرد و اکنون نیز با ماست.

## و حالا

با بسته شدن پرونده اصلاح طلبان حکومتی، جمهوری اسلامی به لحاظی يك پارچه‌تر شده است. دستگاه ولایت دیگر متقاعد شده که ایرانیان را دیگر نمی‌توان به فواید زیستن در بهشت «حکومت الهی» متقاعد کرد. بنابراین منطق توسل به زور و سرکوب به تنها چاره حکومت تبدیل شده است و درست به همین دلیل نقش دستگاه‌های سرکوب در مقایسه با دستگاه‌های ایدئولوژیک به سرعت در حال افزایش است. تصادفی نیست که 90 نفر از 290 نماینده‌ی مجلس هفتم از میان کادرهای برخاسته از سپاه و متعلقات آن گزین شده‌اند و همین‌طور شهردار تهران و رئیس «صدا و سیما». و بودجه‌ی دستگاه‌های سرکوب هر چه بیشتر سربلند می‌شود و هر چه بیشتر زیر کنترل مستقیم ولایت فقیه متمرکز می‌گردد. با درهم تنیده شدن هر چه بیشتر با شبکه مالی عظیم «بنیاد»ها و سازمان دهی يك شبکه‌ی اختاپوسی واردات قاچاق ده میلیارد دلاری در سال از طریق کنترل بیش از 70 بارانداز قاچاق توسط سپاه و متعلقات آن. و اما در کنار این، آن‌ها که نفرت انفجارآمیز مردم از نظام ولایت را به چشم دیده‌اند، بهتر می‌دانند که در حالت کاملاً دفاعی هستند و بنابراین سرکوب تا حدی می‌تواند کار کند که برانگیزاننده نباشد. نمونه‌ای از این روی آوردن به خط سرکوب بدون تحريك را در انتخابات مجلس هفتم می‌شد دید که ولایت‌ها هر چند نگران رقبای‌شان نبودند، ولی سعی کردند با شعارهای دنیوی‌تری خود را معرفی کنند. منطق سرکوب بی‌تحريك، بیان رئالیسم ارتجاعی حکومتی در محاصره است که برای حفظ موجودیت‌اش می‌جنگد، و نه بیش از آن.

در چنین شرایطی، يك پارچه شدن حکومت محصول اتحاد در صفوف آن نیست، نتیجه‌ی فروپاشی ایدئولوژیک و فرار و پاک‌سازی یخس بزرگی از نیروهای درونی آن است. بنابراین قدرت و تحرك به بار نمی‌آورد، انزوا و درماندگی بیشتری را دامن می‌زند. و اصلاح طلبان حکومتی، اکنون جز فاصله‌گیری هرچه بیشتر از حکومت و بنیادهای حکومتی راه دیگری ندارند. و آن‌ها که نخواهند فاصله بگیرند (که عده‌ای به دلیل پیوندهای گذشته‌شان با جمهوری اسلامی و دست‌های آلوده و مال و منالی که از دوره‌ی قرار یافتن نظام ولایت فقیه با خود دارند، نخواهند توانست) با منطق دفاعی دستگاه ولایت يك‌سازی خواهند شد یا به حاشیه رانده می‌شوند.

با این همه، دوره‌ای که آغاز شده است، نوعی دوره تنفس برای دستگاه ولایت محسوب می‌شود. زیرا فشارهایی که بر آن وارد می‌شدند، در مقایسه با یکی-دو سال پیش، تقریباً هم زمان کاهش یافته‌اند. فشارهای داخلی به خاطر خالی شدن زیر پای اصلاح طلبان حکومتی، و فشارهای بین‌المللی به علت فرو رفتن آمریکا در باتلاق عراق. زوال نفوذ اصلاح طلبان حکومتی، همان‌طور که توضیح دادم، به معنای تحکیم موقعیت رژیم نمی‌تواند باشد. زیرا اولاً روی‌گردانی مردم از اصلاح طلبان حکومتی، بیش از هر چیز به معنای گسستن

آن‌ها از حکومت مذهبی است و طبعاً به معنای تقویت زمینه رویارویی‌ها در دوره‌ی جدید. ثانیاً فاصله گرفتن اصلاح طلبان حکومتی جز انزوا و بیشتر رژیم و قطعیت یافتن فروپاشی ایدئولوژیک آن نتیجه‌ای نمی‌تواند دربر داشته باشد. اما آنچه زوال نفوذ اصلاح طلبی حکومتی را به تنفسی برای دستگاه ولایت تبدیل می‌کند، ضعف شکل‌گیری ساختارهای ارتباطی و سازمانی مستقل در جنبش‌های مردمی است. حکومتی که اکثریت عظیم مردم را برانگیخته در پیش رو دارد و پیرامون‌اش را در حال گریز، فقط می‌تواند روی تنفسی کوتاه حساب باز کند. ولی در هر حال، برای حکومتی در محاصره، هر تنفسی هر قدر هم کوتاه باشد. بازهم فرصتی است گران بها.

به لحاظ بین‌المللی، تردیدی نیست که بحران عراق، فشار بر جمهوری اسلامی را کاهش داده است. زیرا فشار اصلی و مخصوصاً تهدید کننده، از طرف آمریکا بود و حالا آمریکا در موقعیتی نیست که برای براندازی جمهوری اسلامی به تعرض گسترده‌ای دست بزند. بعلاوه، گسترش جهشی نفوذ شیعیان در سیاست عراق و مخصوصاً تقویت نفوذ روحانیت شیعه در آن کشور، اسلام شیعی را به عامل بی‌سابقه نیرومندی در خاور میانه تبدیل کرده است. و فراتر از این‌ها، برانگیخته شدن مخالفت جهانی بی سابقه با طرح‌های آمریکا در خاور میانه و مخصوصاً داغ شدن احساسات ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی تقریباً در همه کشورهای عربی و اسلامی، فضای باز دارنده‌ی غیر قابل انکاری برای آمریکا به وجود آورده است. و همه‌ی این‌ها عواملی هستند که حتی اگر موقعیت بین‌المللی جمهوری اسلامی را تقویت نکنند، فشار بر آن را کاهش می‌دهند. اما علی‌رغم همه‌ی این دگرگونی‌ها، موقعیت بین‌المللی جمهوری اسلامی همچنان شکننده است. زیرا حضور در خاور میانه و مخصوصاً منطقه‌ی خلیج فارس، برای آمریکا چنان مهم است و شکست در این منطقه چنان عواقب گسترده‌ای برای سلطه‌ی جهانی آن در پی خواهد داشت، که بعید است عقب نشینی از عراق به عنوان يك گزینه‌ی قابل تحمل از نظر رهبران آمریکا مطرح باشد. به همین دلیل، خود دشوارتر شدن شرایط برای آمریکا در عراق می‌تواند آن را به درگیری مستقیم علیه جمهوری اسلامی بکشاند. همان طور که مثلاً دشوارتر شدن شرایط در جنگ ویتنام، دولت نیکسون را در سال 1970 به گسترش جنگ به کامبوج واداشت. تصادفی نیست که هم اکنون اسرائیل دائماً از خطر ایران در منطقه و نقش آن در گسترش «تروریسم» در عراق و فلسطین اشغالی ابراز نگرانی می‌کند؛ یا آمریکا بیش از 100 هواپیمای بمب افکن F161 به اسرائیل می‌دهد، هواپیمایی که در تبلیغ آن صراحتاً بر توان پرواز رفت و برگشت‌اش به ایران تأکید می‌شود. نقدترین بهانه برای شروع این درگیری می‌تواند همین اختلافات با آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بر سر برنامه‌های هسته‌ای ایران باشد. نتیجه‌ی انتخابات امسال آمریکا هر چه باشد و سیاست‌های خاور میانه‌ای آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا هر قدر هم از هم فاصله بگیرند، جمهوری اسلامی مجهز به سلاح هسته‌ای، مخصوصاً در شرایط کنونی خاور میانه، چیزی نیست که برای آن‌ها قابل تحمل باشد. بنابراین هر چند دشوار شدن شرایط برای آمریکا در عراق، فشار بر جمهوری اسلامی را کاهش داده است و اما همین وضعیت بین‌المللی چنان بی‌ثبات است و موقعیت عمومی رژیم چنان شکننده که نمی‌تواند از آن بهره برداری‌های وسیعی بکند. هر حمله‌ی نظامی هر چند محدود آمریکا یا اسرائیل به مراکز نظامی یا پایانه‌های نفتی ایران، یا هر محاصره‌ی اقتصادی تنبیهی از طرف شورای امنیت سازمان ملل می‌تواند موازنه‌های کنونی را کاملاً به هم بزند و شرایطی غیر قابل پیش بینی به دنبال بیاورد.

دو عاملی که به آن‌ها اشاره کردم، در صفوف مخالفان جمهوری اسلامی نیز تکان‌هایی ایجاد کرده‌اند و تغییرات بزرگ‌تری را می‌توانند دامن بزنند. به طور کلی، روی‌گردانی از جمهوری اسلامی، بیش از هر چیز دیگر، روی‌آوری به فرهنگ غربی و نمادهای آن بوده است و جز این نیز نمی‌توانست باشد. زیرا مردم گرفتار آمده در جهنم يك نظام استبدادی زورگو، بیش از هر چیز

## نگاهی به دوره ....

کیفیت و گسترش دامنه‌ی حرکت‌های مردم دریابند، فرصت دیگری از دست خواهد رفت و جنبش سیاسی عمومی نخواهد توانست به جنبش‌های اجتماعی گوناگون تکیه کند و هم چنان خصلت عمدتاً اعتراضی و واکنشی خواهد داشت.

در این رابطه، مخالفان جمهوری اسلامی در خارج از کشور می‌توانند (به دلیل این که زیر سرکوب مستقیم رژیم نیستند) نقش مهمی به عهده بگیرند. لازمه‌ی این کار به وجود آوردن همکاری‌های گسترده‌ی معطوف به اقدامات عملی مشخص است. هر چه دامنه‌ی همکاری‌ها وسیع‌تر باشد، تأثیرگذاری عملی آن‌ها در مقیاس توده‌ای بیشتر خواهد بود. طبیعی است که همکاری‌هایی با این منطق، با نادیده گرفتن اختلافات برنامه‌ای و راهبردی جریان‌های سیاسی گوناگون پا نمی‌گیرد، بلکه با وجود همه‌ی این اختلافات و تفاوت‌ها و با رسمیت شناختن و احترام گذاشتن به آن‌ها می‌تواند معنا پیدا کند. چندگانگی سیاسی یکی از شرایط لازم برای شکل‌گیری دموکراسی است. با تأکید بر اهمیت و ضرورت این چندگانگی سیاسی است که جریان‌ها و گرایش‌های مختلف طرفدار دموکراسی در خارج از کشور می‌توانند بر پایه‌ی اشتراکات‌شان در پذیرش اصول بنیادی و غیر قابل چشم پوشی دموکراسی؛ همکاری‌های عملی بر تکرار و گسترده‌ی آن‌ها امکان پذیر سازند. هدف مقدم این همکاری‌ها باید کمک به گسترش هر چه بیشتر اقدامات مستقیم و مستقل بخش‌های مختلف مردم و تقویت امکانات ارتباط و گفت و گوی منظم و مؤثر میان آن‌ها باشد. مثلاً ایجاد رسانه‌های نیرومند و با کیفیت که خواست‌ها و مبارزات روزمره‌ی بخش‌های مختلف مردم را با گشاده نظری کافی انعکاس بدهند و صدای آن‌ها را به هم برسانند، کاری است که فقط در خارج از کشور می‌تواند صورت بگیرد. این‌ها می‌توانند دیوار سانسور استبداد را بشکنند و جنبش‌های اجتماعی را باهم مرتبط سازند؛ نظرها‌های سیاسی گوناگون را با هم روبرو کنند و زمینه‌ی گفت و گوهای منظم و دائمی را برای شفاف‌تر کردن جهت‌گیری دموکراتیک جنبش سیاسی عمومی فراهم بیاورند. لازم است به یاد داشته باشیم که اکنون رسانه‌هایی که در مقابل دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی می‌توانند ایران را به طور مؤثر پوشش بدهند، غالباً به طور مستقیم یا غیر مستقیم، زیر کنترل یا حمایت مالی آمریکا قرار دارند. و در هر حال طرفداران دموکراسی در این زمینه، از جریان‌های ضد دموکراتیک، بسیار عقب‌ترند. جریان‌های مختلف طرفدار دموکراسی، اگر نتوانند با سرعت لازم این نقطه‌ی ضعف را پر کنند، فرصت‌های غیرقابل برگشتی را از دست خواهند داد.

پایان

دیگر با «نیروی شگرف مفهوم منفی» پیش رانده می‌شوند، با دافعه نظام حاکم. و بهشت آن‌ها درست در قطب مقابل نظام حاکم قرار دارد. این کارکرد مفهوم منفی را ما قبلاً یک بار در انقلاب 57 نیز تجربه کرده‌ایم. و می‌دانیم که خمینی بیش از هر چیز محصول استبداد شاهنشاهی بود. با توجه به این گرایش عمومی و قانونمند، بیزاری از جمهوری اسلامی، خواه ناخواه، شیفتگی به همه‌ی آن چیزهایی را معنا می‌دهد که در تقابلی برجسته با جمهوری اسلامی و ارزش‌های آن قرار دارند. با آگاهی از این گرایش بود که اصلاح طلبان حکومتی کوشیدند خود را مدافعان مدرنیته و ارزش‌های غربی قلم‌داد کنند؛ البته با فیلتری که موجودیت نظام و منافع خودشان را به مخاطره نیندازد. زوال نفوذ اصلاح طلبان حکومتی و هم‌زمان با آن، تشدید فشار بر جمهوری اسلامی از طرف حکومت بوش، نفوذ لیبرالیسم یا (دقیق‌تر بگویم) الگوهای فکری و فرهنگی مسلط آمریکایی را در میان روشنفکران و فعالان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی تقویت کرد. تصادفی نبود که در دو- سه سال اخیر سلطنت طلبان با امکانات تبلیغاتی وسیعی که دارند، توانستند در میان مخالفان جمهوری اسلامی، مخصوصاً در داخل کشور، تحریک چشم‌گیری پیدا کنند و بخشی از اصلاح طلبان حکومتی، آشکارا به ستایش از آمریکا و حتی رسالت امپریالیستی آن پرداختند. اما حمله‌ی آمریکا به عراق، علی‌رغم مخالفت عظیم و بی سابقه‌ی افکار عمومی جهانی؛ مصیبت‌ها و رسوایی‌ها که اشغال عراق به بار آورد؛ و از همه مهم‌تر، ظاهر شدن نشانه‌های درماندگی آمریکا در بحران عراق؛ فضای جدیدی به وجود آورده است که مردم ایران و مخصوصاً روشنفکران و فعالان سیاسی نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت بمانند. هنوز زود است بگویم که تأثیر این فضا در میان روشنفکران و فعالان سیاسی ایران چه خواهد بود، اما از همین الان مشهود است که این فضا می‌تواند زمینه‌ی مساعدی برای شکل‌گیری آرایش‌های سیاسی بلوغ یافته‌تر در میان مخالفان جمهوری اسلامی به وجود بیاورد و ما را از چرخش کور در مدار مفهوم منفی (که لااقل در سه دهه‌ی گذشته گرفتارش بوده‌ایم) برهاند.

## آزادی با سنگر بندی توده‌ای آغاز می‌شود

اکثریت خردکننده ایرانیان دریافته‌اند که آزادی با جمهوری اسلامی قابل جمع نیست و برای رسیدن به آزادی باید جمهوری اسلامی به زیر کشیده شود. این یک دست‌آورد بزرگ تاریخی است که به بهای سنگینی به دست آمده است. اما این نیمی از حقیقت است. نیمه‌ی دیگر حقیقت این است که سرنگونی جمهوری اسلامی نیز ضرورتاً آزادی به بار نمی‌آورد. آزادی با سنگر بندی توده‌ای مردم برای دفاع از منافع‌شان و پیشبرد خواست‌های مشخص‌شان پا می‌گیرد. و حتی سرنگونی جمهوری اسلامی نیز، اگر قرار باشد به دست مردم صورت بگیرد (و نه صرفاً با هاپو هوی تو خالی یا با رسالت‌رهایی بخش از ما بهتران) به سنگربندی توده‌ای مردم نیاز دارد. در ایران امروز چیزی که کم نداریم حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی مردم است. اما این حرکت‌ها غالباً واکنشی، پراکنده و محدود هستند. بنابراین، مسئله‌ی اصلی این است که همین حرکت‌های موجود خصلت آگاهانه‌تری پیدا کنند، با هم مرتبط شوند و افق‌های وسیع‌تری پیش‌رو داشته باشند. و این‌جاست که نقش سازمان دهندگان جنبش‌های اجتماعی و فعالان سیاسی اهمیت پیدا می‌کند. اکثریت بزرگی از فعالان سیاسی کشور را اکنون کسانی تشکیل می‌دهند که در دوره‌ی جمهوری اسلامی بار آمده‌اند و فعالیت سیاسی‌شان را غالباً در تجمعات و نهادهای مجاز یا قابل تحمل از نظر رژیم آغاز کرده‌اند و معمولاً تحت تأثیر الگوهای ایدئولوژیک خاصی بوده‌اند. تجربه‌ی دوره‌ی هفت ساله، دست‌آوردها و کسری‌های‌اش، در بلوغ سیاسی این‌ها نقش بسیار مهمی داشته است. و اکنون این‌ها در شرایطی هستند که بهتر می‌توانند برای پر کردن کسری بزرگ جنبش آزادی خواهی ما به تلاش برخیزند. اگر این‌ها نتوانند اهمیت حیاتی ساختارهای ارتباطی و سازمانی مستقل را در ارتقاء

## ماجرای بغایت غم انگیز و خشم آور دختر شانزده ساله ای که در نکاح اعدام شد

پیک ایران:

روز یکشنبه، ۲۵ مرداد ۱۳۸۳، یک دختر نوجوان ۱۶ ساله به نام آتفه رجبی، فرزند قاسم به جرم انجام اعمال منافی عفت در شهرستان نکا در استان مازندران، در خیابان ۳۰ متری واقع در خیابان راه آهن اعدام شد. این حکم بنا به درخواست شخص رئیس دادگستری نکا و تأیید دیوان عالی کشور و موافقت رئیس قوه قضائیه انجام گرفت. این اعدام در حالی صورت گرفت که سن این دختر نوجوان در شناسنامه ۱۶ سال می باشد اما دادگستری شهرستان نکا سن وی را به دروغ ۲۳ سال اعلام نمود. این دختر نوجوان ۳ ماه پیش در هنگام حضور در دادگاه به رئیس دادگاه نکا، حاجی رضا، که رئیس دادگستری نکا نیز میباشد بخاطر خشم فراوان چند ناسزا گفت و گفته میشود وی در دادگاه بعنوان اعتراض بخشی از لباسهایش را نیز درآورد. این حرکت دختر نوجوان خشم رئیس دادگستری را برانگیخت و شخصاً پرونده وی را پیگیری کرد و در مدتی کمتر از ۳ ماه تأیید حکم اعدام آتفه را از دیوان عالی کشور گرفت.

بقیه در صفحه 9

## گفتگویی با " طارق علی " تحلیل گر سیاسی و اندیشمند چپ ، پیرامون اوضاع امریکای لاتین و ونزوئلا \*

ترجمه : احمد مزارعی

### تفسیر شما از انفجار جنبش های اجتماعی در امریکای لاتین علیه نئولیبرالیسم چیست؟

– به نظر من علت آن چنین است که ایالات متحده آمریکا، امریکای لاتین را همیشه به مثابه آزمایشگاهی مورد استفاده قرار داده است. هر آنچه را که خواسته اند بیازمایند، در آنجا آزموده اند. به کارگیری نظامیان در میدان سیاست، وقتی تصمیم به سرکوب مردم در کشورهای برزیل، شیلی و آرژانتین گرفتند، دیدیم که سیاستهای خود را چگونه وحشیانه به پیش بردند آنگاه که روسیه دشمن دیرین آنان سقوط نمود، این بار سیاست سرکوب را رها کرده و اقتصاد این کشورها را در چنگال خود نگه داشته و مدعی شدند که برنامه آنان تنها برنامه آینده ساز است. میتوانیم پاسخ را این گونه خلاصه کنیم: اولین آزمایشگاه بزرگ امپریالیسم آمریکا علیه این امپریالیسم به پا خاسته است. از اینجاست که عملیات زیاد و گوناگونی در امریکای لاتین به وقوع میپیوندد که در عین حال نشاندهنده ضعف جنبش سوسیالیستی در این کشورهاست. زیرا آنان نتوانسته اند این نیروها و جنبش ها را در يك کانال واحد امریکای لاتین، کانالیزه کنند.

آنچه که در این کشورها اتفاق افتاد این بود که به طور مشخص بنا را بر این گزارنده تا صنعتی سازی کشور را متوقف و در مقابل اجازه دهند که سرمایه های خارجی در کشور و بویژه در بخشهای خدماتی به جریان افتد. به طور نمونه و کلاسیک میتوان از شیلی در زمان پینوشه، برزیل در زمان کاردوزو و آرژانتین تحت حاکمیت دیکتاتورهای متعدد، نام برد.

حاکمان دیکتاتور در این کشورها صنایع را کاملا نابود و به سرمایه های خارجی برای استثمار مردم میدان دادند. در مرحله ای که سرمایه دیگر سودآور نبود، بانکها سرمایه های خود را به خارج منتقل نموده و این در حالی بود که هیچ زیربنای مستحکمی برای اقتصاد کشور وجود نداشت. از این زمان جنبشهای مختلف اجتماعی از کشاورزان بی زمین و کارگران بیکار، ابتدا به صورت گروههای بسیار کوچک در هر روستا، شهرستان و شهر و در ادامه تبدیل به جنبشهای بزرگ اجتماعی شدند و اکنون آنان در سطح قاره عمل میکنند.

خیزش عمومی مردم بولیوی در شهر کوچاامبا علیه "تعدیل سازی" شرکت آب، جنبش عمومی کشاورزان منطقه کوسکو در کشور پرو علیه خصوصی سازی صنعت برق نمونه هایی هستند که دولتها ابتدا کوشیدند به سرکوب مردم متوسل شوند، اما با مقاومت گسترده مردم مجبور به عقب نشینی شده و به خواسته های مردم گردن گذاردند.

پس از آن بحران باورنکردنی کشور آرژانتین پیش آمد که در مدت سه هفته سه تا چهار رئیس جمهور صعود و سقوط نمودند. این نمونه بسیار واضحی از بحران عمیق عملکرد نئولیبرالیسم است. در برزیل دولت کاردوزو همه صنایع بزرگ و کوچک را متوقف نمود و هرگونه آثار بورژوازی محلی را از بین برد و کشور را به ورطه هلاکت بار کنونی وارد کرد.

### به نظر شما ممکن است امپریالیسم آمریکا با در پیش گرفتن سیاست ملایم تری از نئولیبرالیسم، جنبش فعلی را در قاره امریکای لاتین به نابودی کشاند؟

– در موقعیت کنونی من فکر نمیکنم. زیرا منافع آنان در خطر قرار ندارد. باید بگویم که من بر روی شعارهای خیالی، که این روزها در میان مجموعه جنبشهای اجتماعی در امریکای لاتین رواج یافته،

حساسیت فراوانی دارم از جمله این شعار که، ایجاد تغییر در جهان بدون دست یابی به قدرت. این شعاری است اخلاقی و کسی را هم تهدید نخواهد کرد.

من به زاپاتیستها بسیار علاقمندم، ولی میدانی، هنگامی که آنان پیاده روی خود را از منطقه چیپاس به سوی شهر مکزیکوسیتی آغاز کردند، خیال میکردند چه اتفاقی خواهد افتاد، هیچ اتفاقی نیفتاد، ظاهرا عملی معنوی بود، اما پیروزی معنوی نصیب آنان ننمود.

با وجود این در پیش گرفتن آن گونه سیاستها در آن مرحله قابل فهم بود. مردم از تجربیات تلخ گذشته در حال سوختن بودند، شکست ساندنیستها، شکست مبارزات مسلحانه، پیروزی دیکتاتورهای نظامی و... مردم عصبی بودند. در مورد ونزوئلا باید بگویم که اوضاع به گونه دیگری است، ونزوئلا چنین میگوید: اگر میخواهی جهان بیرونی را تغییر دهی باید به سلطه دسترسی پیدا کنی و تغییرات را بیاعزای. میتوان از کم شروع نمود، اما باید آغازگر تغییر بود. این موضوع بسیار تاثیرگذار است و من فکر میکنم و آرزومندم که تمام این مسائل در سال آینده و در پورتو الیکره به خوبی خود را نشان دهد، آرزومندم.

### آیا جنبش عدالت اجتماعی جهانی فعلی، بدون مخاطب قرار دادن دولتها، در برابر نئولیبرالیسم موفقیتی خواهد داشت؟

– به نظر من نه، بدون ارائه بدیلی در برابر نئولیبرالیسم به معنی ورشکستگی سیاسی است. اگر شما آلترناتیو درستی نداشته باشید، پاسختان به توده های عظیمی که بسیج شده اند چه خواهد بود. جنبش کشاورزان بی زمین (MST) در کشور برزیل دارای آلترناتیوی از این قرارند: زمینها را بگیرد و به کشاورزان دهد و آنان را آزاد بگذارد تا بر روی آن کار کنند. اما طرح «جون هالوای» تئورسیسین مخصوص زاپاتیستها امري خیالی است زیرا باور به گرفتن قدرت را ندارد. بگذار واقع بین باشیم ما در دنیای حقیقی زندگی میکنیم، و در دنیای واقعیات چنین طرح هایی کاربرد ندارد. بر این اساس شیوه کار جنبش کشاورزان برزیلی بسیار بسیار مهمتر و ثمربخش تر از عملکرد جنبش زاپاتیستها میباشد.

### چرا حزب کارگران برزیل به رهبری لولا به بن بست گرفتار آمده است؟

– فکر میکنم مشکل آنان این است که ابتدا از اوضاع جامعه بسیار تاثیر گرفته و بویژه توجهی که نسبت به فقرا ابراز داشتند، اما در عمل نتوانستند چیزی قابل توجه به مردم بدهند، میتوان گفت چیزی ندارند. لولا در سال اول حکومت خود آن چنان جنبش کشاورزان بی زمین را قلع و قمع نمود که در زمان دیکتاتوری کاردوزو سابقه نداشت. تعداد زیادی کشاورز بی زمین و پلیس به قتل رسیدند، عده ای از رهبران کشاورزان نیز قتل عام گردیدند. اما اوضاع عم انگیز فعلی نتیجه آن سیاستهای سرکوبگرانه است. اما من میخواهم بگویم که چرا چنین شد و آن اتفاقات رخ داد؟ برای آن که حزب کارگران برزیل خود را برای دوران پس از به قدرت رسیدن آماده نکرده و بدیلی برای اداره جامعه نداشت. آشکارا اعلام داشتند که زمین را به کشاورزان بی زمین خواهند داد و بر این وعده خود تاکید گذاشتند، اما در عمل بازماندند و کاری انجام ندادند در مورد شخص لولا باید بگویم که وی رهبری ضعیف است و توان اداره دولت را ندارد. آن چنان که خود نمیداند برای چه در جایگاه فعلی قرار دارد. وی شباهتی فراوان به لئو والسا رهبر جنبش همبستگی کارگران لهستان دارد. در آنجا نیز پس از آن که مردم به امید وی بسیج شده و به پا خاستند، نتوانست به خواسته های مردم پاسخ دهد. مردم نیز در انتخابات بعدی وی را عزل کردند.

اعتقاد دارم برزیل نیازمند بازسازی جنبش چپ است. این جنبش تازه باید بتواند طیف های گسترده ای از جامعه برزیل را در بر بگیرد. جنبش باید شامل اعضاء درون حزب کارگران برزیل، اعضاء وابسته به پارلمان و مجلس سنا باشد، همچنین جنبش باید بتواند فعالان دهقانان بی زمین، قشرهایی از روشنفکران سوسیالیست برزیلی که توانسته اند خود را از اوامر گذشته رها سازند، جذب کند.

## گفتگو با طارق علی ...

امضاء برساند. "با ما قرارداد ببند"، "با ما رابطه انفرادی داشته باش" و این مناسب ماست. این سیاست دائمی دولت آمریکا بوده است.

## نیروی اپوزیسیون تا چه حد میتواند برای جاوز مخاطره انگیز باشد؟

– تا هنگامی که فقیران پشتیبان این رژیم هستند و باقی خواهد ماند و برعکس. بروید به روستاها و شهرکهای ساخته شده از کوخ و ببینید مشکل در کجاست. فرق بین دوران قبل و اخیر را ببینید و اینکه چگونه حاکمیت فعلی برجسته گردیده است. شما نمیتوانید بدون دست یابی بر قدرت تغییری ایجاد کنید. این چیزی است که در ونزولا اتفاق افتاده است. جاوز به بهبود زندگی يك يك افراد اهمیت میدهد و این موضوع مهمی است که ساقط کردن جاوز را مشکل مینماید. مخالفان جاوز باید این موضوع را درک کنند که تنها با شعارهای پرطمطراق نمیتوان مردم را فریفت. فراهم آوردن نیازهای اولیه همچون، آموزش و بهداشت مجانی، غذای ارزان، اینها آن چیزهای اساسی و پراهمیت اند که از هر شعار پرطمطراقی بهتر عمل میکنند.

## نظر شما در مورد دموکراسی مشارکتی ونزولا چیست؟

– به نظر من این دموکراسی نیازمند قوی تر شدن است. نیازمند آن است که در همه ی سطوح ارگانهای گسترده تر ایجاد کند تا بتواند خود را از گزند مصون بدارد. باید سازمانهایی در روستاها، شهرکها و شهرها و همه جا ریشه بدواند. شما نمیتوانید هر نامی را به این ارگانها اطلاق کنید، اما اینان باید بتوانند همه جا مردم را به دور هم گرد آورده و برای حل مشکلات به طور جمعی دخالت کنند. این مهمترین عملی است که باید گسترش یابد. جاوز فرزند غیرعادی آمریکای لاتین است، او با همه فرق میکند، جوان است و میتواند برای مدتها در زندگی مردم نقش داشته باشد. اما باید از هم اکنون ارگانهای گسترده ای را خلق کند تا بعد از وی بتواند دوام بیاورد و به کشور خدمت کند.

## در ونزولا چه چیزی در معرض خطر قرار دارد؟ منافع چه کسانی؟ آیا ونزولا به تنهایی میتواند به مقاومت ادامه دهد؟ معنای ونزولا برای ایالت متحده آمریکا چیست؟

– ونزولا نمونه ایست که آمریکا آرزومند است از سطح کره زمین ناپود شود. زیرا این کشور اگر به حیات خود ادامه دهد قوی و قدرتمندتر گردد، آنگاه موجب آن خواهد شد که مردم کشورهای برزیل، آرژانتین، اکوادور، شیلی، بولیوی بگویند وقتی که ونزولا میتواند چنان باشد، چرا ما نمیتوانیم کشور خود را مانند آن بسازیم. با این حساب باید گفت که ونزولا در درجه بسیار بسیار پراهمیتی قرار دارد. این است که سبب دلمشغولی آنان در مورد ونزولا این است، آن دلیلی که آمریکا را وا میدارد تا میلیونها دلار در خدمت مخالفان ونزولا و جاوز به مصرف رساند. اما با وجود همه اینها مخالفان جاوز قادر نخواهند بود کاری از پیش ببرند زیرا آنان بدیل دموکرات و عادلانه ای برای توده های میلیونی ندارند. آنان تنها «هنر» داشتن يك الیگارشسی مالی فاسد را دارند.

این است مفهوم ونزولای کنونی برای آمریکا. یکی از نقاط ضعف دموکراسی ونزولا همانا در محاصره ماندن در درون مرزهای کشور است و این به خاطر وجود حاکمیت استبدادی در گذشته بوده است. اکنون باید بکوشد دامنه دموکراسی خود را به کشورهای همسایه بگستراند. بر این باورم به مجرد پیروزی جاوز در فرآیند آتی [روز 15 آگوست این فرآیند برگزار شد و جاوز در همه پرسپی پیروز شد]، سپس انتخابات محلی و در انتخابات عمومی در سپتامبر، هجوم گسترده ای برای نشر دموکراسی مشارکتی ونزولا در سایر کشورهای آمریکای لاتین آغاز خواهد شد.

در این زمینه یعنی نشر دموکراسی در کشورهای همسایه میتوانم نمونه هزاران پزشک کوبایی را مثال آورم که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین به خدمت مردم مشغولند. طولی نخواهد کشید که هزاران پزشک ونزولایی از کوبا بازخواهند گشت، رفتن این پزشکان از ونزولا به کشورهای همسایه نمونه جالبی خواهد بود از نشر فرهنگ دموکراسی. ممکن است که این کارها به ظاهر

مجموعه اینان برای بازسازی جنبش چپ برزیل بسیار ضروری است. ساده لوحانه خواهد بود که تعدادی اندک از درون سازمانهای خود به در آمده و با تجمع اعلام دارند که حزب تازه و پیشرفته ای هستند. برزیل نیاز به جنبشی از نوع دیگر، احزاب مختلف دیگری غیر از حزب کارگران برزیل دارد. باید حزب و جنبش دیگری براساس مقتضیات تغییر یافته امروز به وجود آورد. نباید دست به دامن افسانه سازیهای دوران گذشته شد.

پیش از انتخابات برزیل، در يك جشن بزرگ در شهر ربراو بریتو شرکت داشتیم. در آن مراسم از من پرسیده شده که در انتخابات آتی به چه کسی رای خواهم داد؟ پاسخ من چنین بود که من به لولا رای میدهم ولی متاسفانه لولا به تعهدات خود عمل نخواهد کرد و از آراء مردم فقیر در حد رسیدن به قدرت استفاده خواهد برد و سپس متمایل به کسانی خواهد شد که به وی رای نداده اند. یعنی صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سایر موسسات مالی بین المللی. اینان به لولا رای ندادند، اما سیاستهای اینان در کشور برزیل به اجرا درمیآید. من در آن روز گفتم که این سیاست دردناکی خواهد بود. در مورد رابطه بین لولا و کاردوزو باید بگویم که اختلاف آنان همچون اختلاف میان مارگارت تاچر و بلر در انگلستان است. بلر در نهایت راه تاچر را ادامه داد، لولا راه کاردوزو را ادامه میدهد. هم اکنون در برزیل اوضاع همچون شبکه ای پیچیده میماند و در چهار، تا پنج سال آینده همه چیز به خوبی آشکار خواهد شد. احتمال به قدرت رسیدن جناحهای راست در مکزیک فراوان است و این فاجعه است. ما از هم اکنون باید هشیارانه به مقابله برخیزیم.

## علیرغم اینکه جنگ سرد به پایان رسیده، اما سیاستهای میلیتاریستی آمریکا در کلمبیا همچنان به شیوه سابق ادامه دارد. از آن سو سیاست استراتژیک آمریکا در مجموع پیشبرد برنامه های اقتصادی است. این دوگانگی در سیاست آمریکا در کلمبیا را چگونه میتوان تبیین نمود؟

– کلمبیا در این لحظه استثنا است. آمریکا خواست تا ونزولا را نیز به وسیله کودتا به آن سو سوق دهد. دولت آمریکا باز هم خواهد کوشید تا این کشورها را به آن سو بکشاند زیرا دموکراسی در خدمت آنان نیست. هر گاه که آمریکا متوجه شود که دموکراسی برایش سودمند نیست لباس نظامی بر تن خواهد کرد. این کاملا واضح است. اما ما باید ببینیم در این شرایط چگونه میتوانیم با برنامه های سوسیال دموکراتیک فقرا را از وضعیت فعلی درآوریم. این تنها کلید حل مسائل است و به همین سبب ونزولا در مرتبه بالایی از اهمیت قرار دارد. هم اکنون هزاران نفر از فرزندان فقرای ونزولایی برای آموزش پزشکی به کوبا رفته تا در هنگام بازگشت بتوانند به جامعه خود خدمت کنند و این بسیار بااهمیت است. ما باید از هر فرصتی و هر امتیازی استفاده کنیم. لولا و دولت در مکزیک اگر چه میتوانند از چنین امتیازاتی بهره ببرند، اما نکنند.

## هم اکنون قرارداد تجارتي "نفتا" بین دو بخش قاره آمریکا مخالفان بسیار نیرومندی دارد که هر روز نیز بر شدت این مخالفت افزوده میشود. به نظر شما ممکن است آمریکا به خاطر تامین منافع اقتصادی خود، اقدام به عقد قراردادهای بازرگانی دو جانبه با کشورهای آمریکای لاتین کند؟

– باید گفت که دولت آمریکا اساسا در جهت مصالح اقتصادی و سیاسی خود حرکت میکند و لازمه این سیاست این است که هیچگونه قدرت اقتصادی نیرومند در آمریکای لاتین وجود نداشته باشد. البته آمریکا همین سیاست را در مورد سایر کشورهای هم چون چین، ژاپن، کره و اروپا نیز دنبال میکند. در ادامه چنین سیاستهایی هرگاه آمریکا به نفع خود بداند هیچ ابایی ندارد از اینکه قراردادهای دو جانبه با هر يك از کشورهای آمریکای لاتین به



## گفتگو با طارق علی ...

### \* با ما ارتباط بگیرید \*

سر دبیر هفته نامه

[arash.k@rahekargar.net](mailto:arash.k@rahekargar.net)

روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن عمومی سازمان

49-40-6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etihadchap.com](http://www.etihadchap.com)

کوچک به نظر آید، اما تاثیر آن بسیار بزرگ خواهد بود. در پنجاه سال گذشته در میان بسیاری چنان کارهایی چندان اهمیت نداشته، اما امروز مبینیم که تاثیر فراوانی داشته و خواهد داشت.

**رسانه های جمعی خصوصی در ونزولا نقش بسیار منفی دارند، چگونه میشود علیه آنان و نقش معرضان شان به مبارزه برخاست؟**

– آنچه را که امریکای لاتین فاقد آنست همانا یک سازمان تبلیغاتی قوی مثل «الجزیره» است، میتوان نام آن را هم بولیوار گذاشت. رسانه ای مستقل که به طور منظم اخبار و تحولات نیروهای سوسیال دموکرات را پخش کند. رسانه ای که جنبش دهقانان بی زمین را علیه لولا انکاس دهد. چنین رسانه ای باید مستقل و وابسته به هیچ یک از دولتهای منطقه نباشد. باور دارم چنین رسانه ای که بتواند با CNN و BBC به رقابت بپردازد، بسیار بسیار برای امریکای لاتین اهمیت دارد. ونزولا، آرژانتین و سایر کشورهای امریکای لاتین بسیار نیازمند چنین رسانه مستقلی میباشد و باید در راه اندازی آن کوشش فراوانی به کار ببرند.

**به نظر شما استراتژی مخالفان داخلی چاوز و ایالات متحده امریکا در فردای پیروزی وی چه خواهد بود؟**

– فکر میکنم تنها استراتژی که برای آنان باقی خواهد ماند دست زدن به یک کودتای نظامی است. در گذشته نیز نظامیان به این کار دست زدند که موفق نشد. اما این کودتا و این بار به سادگی و بدون پشتیبانی مردم به موفقیت نخواهد رسید. آنها نخواهند توانست وی را ساقط کنند. به نظر من اگر چاوز در فراندوم پیروز شود مخالفان دچار شکست معنوی خواهند شد، زیرا در چیزی که خود اصرار بر آن داشته اند موفق نشده اند.

**فکر نمیکند مخالفان برای به زیر سوال بردن مجدد چاوز، این بار مدعی شوند که در انتخابات تقلب شده است؟**

– کاملاً همینطور است، بر همین اساس واجب است که از هم اکنون ما بکوشیم که جریان فراندوم با شفافیت جریان یابد و باز هم باور دارم که برای جریان فراندوم مراقبان بسیاری به ونزولا بیایند. با وجود اینها اگر آنان باز هم مدعی تقلب شوند، دولت دیگر نباید تردید به خود راه داده و باید بر آنان هجوم برد. به هر جهت شما نباید دچار پارانوایا شوید. وقتی شما پشتیبانی ملت را دارید، وقتی آنان پیروز شدند، مسلماً جشن خواهند گرفت، جشن و شادمانی که سراسر کشور را در بر خواهد گرفت، آنگاه بر همگان معلوم خواهد بود که چه کسی پیروز شده است؟ و چه اتفاقی می افتد؟

\* توجه : این مصاحبه در تاریخ 22 جون گذشته انجام گرفته است.

ادامه از صفحه 6

### ماجرای بغایت غم انگیز ...

خشم و کینه حاجی رضا، رئیس دادگاه آنچنان شدید بود که خود طناب را بر گردن این دختر 16 ساله انداخت و جرتفیل با اشاره دست وی طناب را بالا کشید. گفتنی است با اینکه طبق قوانین جزایی جمهوری اسلامی گرفتن وکیل برای متهمین، حتی اگر متهم توانایی مالی آنرا نداشته باشد الزامی است، اما این دختر نوجوان در جریان دادگاه خود از هیچگونه وکیلی برخوردار نبود و پدر نامبرده در سطح شهر نکا با چشمان گریان اقدام به جمع آوری کمک مالی از مردم نموده و اعلام میداشته که میخواهد وجه مورد نظر را برای گرفتن وکیل استفاده نماید تا حداقل لایحه دفاع از دخترش را بنویسد. در همین حال جسد این دختر همان روز به خاک سپرده شد اما در همان شب توسط افراد ناشناسی جسد از داخل قبر بیرون آورده و ریخته شد. هنوز هیچ دلیلی برای اینکار پیدا نشده است و خانواده رجبی اقدام به شکایت نموده و خواستار پی گیری این واقعه شده اند. لازم به ذکر است مردی که همراه این دختر ۱۶ ساله دستگیر شده بود تنها به ۱۰۰ ضربه شلاق توسط حاجی رضا محکوم شده بود و پس از اجرای حد اسلامی آزاد گردید.

## اعلامیه مشترک

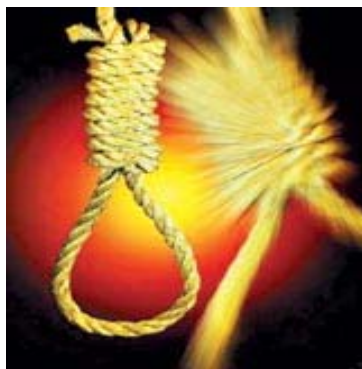
### قتل عام تابستان 1367 زندانیان سیاسی فاجعه ای که، زنده می ماند!

از این جنایت ها باخبر است اما آگاهانه آنها را به فراموشی می سپارد، بی هیچ اما و اگر با سیاست سکوت سران جمهوری اسلامی در قبال این فاجعه همراهی می کند. پرده برداشتن از این جنایت ها و فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در سال 1367، شکستن سکوت سنگین و تاریخی در قبال آن، و همدردی و همراهی با خانواده های دادخواه این فاجعه، آن حداقلی است که از هر ایرانی آزاده انتظار می رود. راه پایان دادن به شکنجه و اعدام این خواست متمدنانه و دموکراتیک در کشور ما - از جمله در گذر از چنین ایستگاه مهمی در ایران است، که هموار می شود.

ما امضاء کنندگان این اعلامیه که در جریان فاجعه سال 1367 هر یک گروهی از همراهان سازمانی خود را از دست دادیم و یاران دیگرمان که در جریان کشتارها و اعدام های قبلی و بعدی توسط رژیم جان خود را از دست دادند، با درود به خاطره همه جانباختگان فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان خونین 67 و تما می قربانیان سیاست های سرکوب و اعدام طی بیست و پنج سال حاکمیت آن، اعلام می داریم که هرگز نخواهیم گذاشت این جنایت ها به فراموشی سپرده شود. ما اعلام می داریم که پشتیبان و همراه تلاش های خانواده های قربانیان قتل و کشتار جمهوری اسلامی هستیم که می خواهند و حق دارند که بخواهند تا از طریق نهادهای حقوقی بین المللی، مسئولین مرگ انسان ها در جمهوری اسلامی را پاسخگوی اعمالشان کنند. ما تردید نداریم که تلاش خانواده های قربانیان و نیروهای انساندوست و دادخواه در داخل و خارج از کشور به ثمر خواهد نشست و جنایات جمهوری اسلامی علیه بشریت بی کیفر نخواهد ماند.

**اتحاد انقلابیون کردستان**  
**حزب دموکرات کردستان ایران**  
**سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران**  
**سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**  
**کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)**  
**کومه له - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران**

24 مردادماه 1383



هیچگاه فراموش نخواهیم کرد آنچه را که در تابستان خونین سال 67 رخ داد و هرگز نخواهیم گذاشت یادمان گزنده آن کشتار هولناک، از خرد آگاه تاریخی مردم ایران و جهانیان رخت بر بندد. فاجعه ای که در آن، هزاران نوجوان، جوان و سالخورده و تنها در عرض چند هفته، گروه گروه به دست دزخیمان جان باختند، صرفا به این گناه که مانند حکومتگران دینی نمی اندیشیدند و با ارتجاع، استبداد و جنگ طلبی آن ستیزه می کردند. از یاد نخواهیم برد این فرمان خمینی را که در آن و در تصمیم وی مبنی بر خالی کردن زندان ها از طریق نابودی زندانیان سیاسی، همه سردمداران رژیم مستقیم و غیرمستقیم مشارکت و یا موافقت داشتند. و نمی توان نام انسان بر خود گذاشت و انسان ماند، و این قساوت تاریخی را که ابعاد ملی بر خود گرفت، از یاد برد. شقاوتی که جمهوری اسلامی در تابستان سال 1367 از خود نشان داد، آنچنان عظیم و تکان دهنده بود که تصور آن، حتی به رغم پیشینه جنایت بار فقها در ده سال نخست حکومت دینی، در بدو امر دشوار می نمود. اما آن هنگام که زندانیان به تدریج خانواده های قربانیان این قتل عام را در جریان ماجرای جنایت گذاشتند، مردم ایران و جهانیان با بهت و خشم دریافتند که چه خون آشامانی میهن ما را در طلبه قرن بیست و یکم به ماتمکده بدل کرده اند. همگان دریافتند که سلاح های انسان چه سرمایه عظیمی از فرهنگ و تجربه فکری و سیاسی یک ملت را به پای استبداد و ارتجاع خود، چنین یغماگرایانه هزینه کرده اند. این فاجعه را کسی از یاد نخواهد برد.

این فاجعه تنها از این رو فراموشی پذیر نیست که در جریان آن شماری عظیم از اندیشمندان و سازمانگران سیاسی میهن ما نیست و نابود شدند، بلکه از این رو نیز هست که در آن به گونه ای بی سابقه، علیه بدیهی ترین حقوق دموکراتیک، آزادی، کرامت انسانی و شهروندی در ایران ما تیغ برهنه کشیده شد. هم از این روست که تا آن زمان که پرونده این فاجعه به تمامی رسیدگی نشود و جانان آمر و عامل آن پاسخگوی جنایت خود بشوند، پرونده گشوده می ماند. پشت این پرونده ملی، تنها خانواده ها و بازماندگان قربانیان نیستند که 16 سال است که استوار ایستاده اند و همه ساله تلاش های حقوقی تازه ای، از سوی آنان را شاهدیم، بلکه همه آزادی خواهان ایران و حامیان باوجدان آنان در مقیاس بشریت قرار دارند که اعلام می کنند دادخواه این جنایت اند. جنایتی که رهبران جمهوری اسلامی علیه بشریت مرتکب شده اند.

فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی سال 1367 و دیگر آدم کشی های گروهی و موردی جمهوری اسلامی در طول 25 سال حاکمیت آن، جلگه موضوع بررسی حقوقی در ایران آزاد فردا هستند. بررسی ای که گردش کار آن، از دیروزها آغاز شده و هم امروز فعالانه پی گرفته می شود. این جنایت ها اما در عین حال، موضوعات سیاسی روز هستند و نحوه برخورد و مواجهه هر ایرانی با آن، خود یک ملاک و میزان قضاوت سیاسی صریح و قاطع است. هر آن کس که